

آیاریسی اقلیم کرمانستان می تواند گریه کند؟

فلاخن ۶۴

فاضل مرادی، هاوار مرادی
ترجمه و بازنویسی: نسرين ب.

آپارٹمنٹس اقلیم کرناٹک کی تواریف گریہ کنڈی

فاضل مرادی، هاوار مرادی
ترجمہ و بازنویسی: نسرین ب.

*این متن با مشاوره‌ی نویسندگان ترجمہ و بازنویسی شده است.

هرگونه تلاشی برای برقراری ارتباط میان گذشته‌ی کردها و آینده‌ی آنان بستگی به این دارد، که آیا واقعا رییس اقلیم کردستان می‌تواند گریه کند؟ شاید طرح این سوال تعجب‌برانگیز باشد، که اصولا چرا رییس اقلیم کردستان نباید بتواند گریه کند؟ ولی از آن عجیب‌تر شاید این باشد که این سوال را طرح کنیم که آیا رییس اقلیم کردستان می‌تواند سخنرانی کند؟ بی‌شک همه‌ی ما می‌دانیم که در دنیای امروز عدم توانایی در سخنرانی به‌هیچ‌وجه از یک رییس پذیرفته نیست؛ هرچند متون سخنرانی، همیشه توسط مشاورین رییس از پیش نوشته می‌شود و شخص رییس فقط آن را بازخوانی می‌کند. شاید اگر "گریستن" را نیز مشاورین می‌توانستند "بگیرند" حتما شخص رییس می‌توانست آن را "گریه کند". حال شاید بتوان این سوال را طرح کرد که آیا توانایی در گریستن برای یک رییس به اندازه‌ی توانایی در صحبت کردن حائز اهمیت نیست؟

توانایی در گریه کردن نه به معنای احساساتی بودن است و نه نشانه‌ای از عدم توانایی در عقل‌گرایی. طبیعتا نمی‌توان چنین تصور کرد که گریستن تنها بروزی از احساسات درونی است که در نقطه‌ی مقابل عقل و منطق قرار می‌گیرد؛ همچنان که ممکن نیست بتوان عدالت را در قوانین تدوین‌شده توسط دولت مدرن پیدا کرد. گریه را هرگز نمی‌توان پنهان کرد، هم‌چنان که بی‌عدالتی را. در واقع، گریه نشانی از مبارزه است. مبارزه در برابر استعمار خود و در سطح وسیع‌تر مبارزه در برابر استعمار جهان. واقعیت این است که در اقلیم کردستان اصولا قانونی وجود ندارد تا انتظار وجود سیستمی قانون‌گذار را داشته باشیم؛ سیستمی که بتواند با سیاست‌های استعمارگرانه مبارزه کند. در نگاشتن تاریخ منطقه، حضور کردها همیشه "پوچ و خالی" جلوه داده شده است. ناتوانی در گریستن وجود رییس اقلیم کردستان را تسخیر کرده است.

در پاییز امسال من با زنان، کودکان، مردان و سالمندان ایزدی کار و زندگی کردم. مردمی که طعم خشونت گروه "دولت اسلامی" را چشیده‌اند. سفرم به آنجا نقطه‌ی عطفی در زندگی‌ام بود. در آنجا بود که دانستم بازگشتم دیگر ممکن نیست. برای آنکه بازگشتم را باور کنم، بارها در سکوت از خود پرسیدم: "آیا من بازگشته‌ام؟".

الان مدتی است که از بازگشتم می‌گذرد

می‌دانم که بازگشته‌ام

دیگر چه می‌دانم؟

سهمم را گرفته‌ام

این اتاق من است-

اتاقی پر از تسلی و تسکین

و این جزیره‌ی من است، پر از تنهایی

جزیره‌ام، تنهایی‌ام و من!

جزیره‌ام و تنهایی‌ام همانند جزیره‌ی رابینسون کروزوئه^۱ است.

احساس خسته‌ام مدام در تغییر است. اما آنچه که شاهدش بودم برای همیشه مرا تسخیر کرده است.

هدف از اقامت دو ماهه‌ام میان ایزدیان این بود که شواهد نسل‌کشی ایزدیان را برای مطالعات انسان‌شناسی گردآوری کنم و هم آن‌که شاید بتوانم به عنوان یک پزشک/روانپزشک به ایزدیان بازمانده از حملات "دولت اسلامی" یاری رسانم. به کسانی یاری رسانم که می‌دانستم پس از آن واقعه با "مرگی گروهی" روبرو بوده‌اند و هستند.

از هنگام بازگشتم تمام تلاشم بر این است که خود را متقاعد کنم که بازگشته‌ام و دیگر در اقلیم کردستان عراق نیستم.

صندلی‌ام آشناست.

میز و کتاب‌هایم آشنایند و اینها

پنجره‌های من‌اند.

همه را می‌شناسم.

اما آیا واقعا این منم که بازگشته‌ام...؟

آیا من واقعا خانه هستم؟ خانه کجاست؟ خانه‌ام کجاست؟ اگر در خانه‌ام چرا خود را این چنین تنها می‌بینم؟ آیا خانه‌ی من، خانه‌ی واقعی من آنجا نبود؟ آنجا که ترکش کردم؟ احساسی دوگانه دارم. چگونه می‌توانم خود

را اکنون در خانه‌ام بدانم وقتی که می‌دانم صدها هزار ایزدی شاید برای همیشه بی‌خانمان شده‌اند؟ هستند مردمانی که کمر به نابودی آنان بسته‌اند. مردمانی که نمی‌خواهند اثری از آنان بر روی زمین باقی بماند.

آری، این منم که باید با نگاه صدها هزار ایزدی چشم در چشمان رییس اقلیم کردستان بدوزم و بپرسم که آیا او می‌تواند گریه کند؟

کتاب‌های موجود در قفسه‌ی کتاب‌هایم را مرور می‌کنم. عنوان یکی از کتاب‌ها "محکومین روی زمین"^۲ اثر فرانتس فانون^۳ است. این کتاب را بارها و بارها خوانده‌ام. هر کجا که بروم این کتاب را با خود دارم. فانون هنوز به کردستان نرسیده است. اگر کسی بخواهد فانون را بخواند باید او را به زبان دیگری بخواند. کتاب را باز می‌کنم و به خطوطی که زیر جملات و تقریباً در تمامی صفحات کتاب کشیده شده نگاه می‌کنم. راهی ساده برای یادآوری نکات مهم. این‌که به یاد آورم سهم فانون در سیر تکاملی تفکر بشریت کم نیست. او معتقد است که انسان نباید نه استعمارگر و نه استعمارشونده باشد و این‌که انسان همواره در برابر مبارزه با استعمار شدن خود و جهانش مسئول است. او مبارزه بر علیه استعمار را شروعی تازه می‌داند. فانون را همیشه به خاطر دارم چرا که نمی‌خواهم جهان‌شمولی بشریت را در جزیره‌ی تنهایی خود به فراموشی بسپارم. می‌دانم که وارث واژگان فانون هستم. واژه‌هایی شکل‌دهنده و سازنده. واژه‌هایی سازنده‌ی تفکر و اندیشه‌ی ما. این ماییم که با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم، اگر بخواهیم، ذهنیت خود را می‌سازیم، اگر بخواهیم و با اندیشیدن و سخن گفتن جهان را دگرگون می‌کنیم، اگر بخواهیم. آری، فانون این را به خوبی می‌دانست.

خط‌هایی که زیر جملات متن فانون در کتاب کشیده‌ام اصرار دارند که من هر کلمه را دوباره بخوانم. جملاتی یادآور تمامی ازدست‌رفته‌ها. جملاتی که یادآور صدای اعتراض‌اند. شاید دلیل زنده بودن من در جزیره‌ی تنهایی‌ام همین باشد که به یاد آورم باید از بی‌عدالتی‌ها بگویم و برای شروعی دوباره تلاش کنم. به نظر می‌رسد که جملات فانون، تزلزل‌ناپذیر، نادر و ابدی، ملبس به جامه‌ی واژگانی به دقت برگزیده، خواهان آنند که خواننده شوند، به یاد آورده شوند و بازگو شوند تا زنده بمانند.

هنوز هم به خاطر دارم زمانی که برای اولین بار با کتاب "محکومین روی زمین" آشنا شدم. پشت پنجره‌های بسته‌ی اتاقم، ماه در میان ابرهای شناور تیره پنهان می‌شد. گویی وقت شکار ماه بود. کتاب در دست‌انم بود. چشمانم بی‌اختیار بر روی سطح کتاب می‌لغزید و هر کلمه را دنبال می‌کرد، کلمات و جملاتی که در هر کدام آنها تفکری سنگر گرفته بود. به سختی می‌توانستم مفهوم واقعی استعمارگری و بی‌عدالتی‌ای را که در ذهنم شکل می‌گرفت و زاده‌ی واژگان فانون بود، دریابم. حالا واژه‌ها خود فانون شده بودند و اینچنین بود که من فانون را با خود به کردستان بردم.

کردستان، جهانی در حال گذار از بی‌نهایت. در طول قرن حاضر و طی پانزده سال اخیر، شمال عراق شاهد خشونت‌های منطقه‌ای ایجادشده توسط دولت عراق و سیاست‌های امپریالیسم بوده است. خشونت‌هایی ناشی از سیاست‌های دولتی که ما آن را به نام "دولت اقلیم کردستان" می‌شناسیم. سرزمینی که ساکنان آن، کردها، همواره در طول قرون بنا به گفته‌ی وینستون چرچیل، قائم‌مقام استعمار بریتانیایی، روستاییانی

۲- *Les Damnés de la Terre* این کتاب توسط دکتر علی شریعتی با عنوان "دوزخیان روی زمین" به زبان فارسی ترجمه شده است.

۳- Frantz Fanon

"بی‌چیز" و "بی‌تمدن" به شمار می‌آیند. کارل می^۴ در کتاب ماجراجویانه‌اش به نام "از میان کردستان وحشی"^۵ کردها را قبیله‌گرا و درگیر نزاع‌های قومی و قبیله‌ای و هم‌چنین شجاع و جنگجویانی خوب معرفی می‌کند. بخشی از سرزمینی که کردها در آن ساکن‌اند غنی از منابع طبیعی است و به همین دلیل نیز همیشه باید به نحوی تحت سلطه قرار گیرند.

همان‌طور که در کتاب کارل می نیز بدان اشاره شده است، تصویری که از کردها نمایش داده شده، همواره تصویر جنگجویانی است شجاع و قابل تحسین. تصویری مصور، در راستای تثبیت استعمار و تحت سلطه قرار دادن هرچه بیشتر آنان. هر آن کس که با تاریخ سیاسی کردها آشنا باشد به خوبی می‌داند که سیاست‌های اعمال‌شده در این منطقه باعث شده تا مردم عادی حتی از یک زندگی ساده نیز محروم باشند. در ابتدا، دولت اقلیم کردستان مدعی شروع فصلی تازه شد. فصلی جدا از تاریخ استعمار کردستان. اما این ادعا به زودی به دلیل مشکلاتی که همواره در طول تاریخ با کردها همراه بوده است به فراموشی گرایید. از جمله‌ی این مشکلات می‌توان از مشکلات کردها با کشورهای منطقه مانند ایران، ترکیه، عربستان سعودی و دیگر کشورهای خاورمیانه نام برد. کشورهای خاورمیانه، منجمله اقلیم کردستان، همواره به عنوان محلی برای آزمون سلاح‌های مدرن به کار رفته و در دوره‌های مختلف پیامدهای سیاست‌های استعماری را چشیده‌اند. هدف اصلی این سیاست‌ها استعمار این جوامع بوده است؛ جایی که مبارزه با استعمار همچنان در پیش روست.

در ابتدا به نظر می‌رسید که دولت اقلیم کردستان به عنوان یک سازمان سیاسی مشروع، فصل تازه‌ای برای کردستان رقم خواهد زد اما همانند دیگر سازمان‌های سیاسی عراق، این دولت نیز در سال ۲۰۱۴ به کار خود پایان داد. مدت زمامداری قانونی ریاست اقلیم کردستان که از ۱۴ ژوئن ۲۰۰۵ شروع و به مدت دو سال تمدید شده بود، سرانجام در این تاریخ به پایان رسید. زمانی که دوره‌ی دو ساله‌ی ریاست تصویب شد، دومین حزب بزرگ سیاسی کردستان به نام "جنبش گوران" یا "جنبش تغییر" با استناد به قانون اساسی دولت اقلیم کردستان خواستار استعفای «رییس» شد. این رویارویی نقطه‌ی عطفی در تاریخ سیاسی کردستان بود. از آنجا که رییس دولت اقلیم کردستان از سال ۱۹۷۹ خود را تنها عامل تعیین‌کننده‌ی سیاست‌های کلی کردستان و رهبر اصلی حزب دموکرات می‌دانست، تمامی خط‌مشی‌های سیاسی شکل دیگری گرفت. همچنین بروز جنگ علیه "دولت اسلامی" - که رسانه‌های بین‌المللی و رسانه‌های محلی مردسالارانه هنوز هم به عنوان تنها هیولای عراق و خاورمیانه معرفی می‌کنند- منجر به فروپاشی کامل اقتصادی منطقه شد و نه تنها امور سیاسی بلکه زندگی روزانه‌ی مردم نیز به حال تعلیق درآمد.

بروز این تغییرات در وضعیت سیاسی کردستان امکان اعمال هرگونه اقدام اصلاحی را از بین برد. دو حزب سیاسی مهم و "فالوس-محور" کردستان، "حزب دموکرات" و "حزب اتحادیه‌ی میهنی کردستان" به تدریج سیاست‌های استعمارگرانه‌ی خود را درپیش گرفتند. ریاست نیز، ضمن تجدیدنظر در سیاست‌های منطقه‌ای خود ناچار بود هم با شرایط وخیم سیاسی و اقتصادی مبارزه کند و هم به وعده‌ی خود برای ایجاد کردستانی ایالتی جامه‌ی عمل بپوشاند. در واقع حزب دموکرات کردستان با انتخاب نام "دولت اقلیم کردستان" و عنوان "رییس" در صدد بود دامنه و حوزه‌ی استعمارگرانه‌ی خود را هر چه بیشتر توسعه دهد. از سال ۲۰۱۴ تمامی

^۴- Karl May

^۵- Durchs Wilde Kurdistan

تلاش این دو حزب بر این قرار گرفت که مردم غیرنظامی کردستان را با نادیده انگاشتن کرامت انسانی آنان و صرفاً به عنوان افرادی عضو حزب، در بازی‌های سیاسی خود مورد بهره‌برداری قرار دهند. مردم غیرنظامی از مشارکت در وضعیت سیاسی موجود و احقاق حقوق انسانی خود باز داشته شدند. به عبارت دیگر آنها همانند تعریف فانون به بدن‌هایی محکوم و استعمارشده تبدیل شده بودند، معلق در هوا، بازیچه‌ی دست این دو حزب سیاسی استعمارگر. دو حزبی که این امکان را داشتند تا با سرکوب انسان‌ها خصایص انسانی را از آنان بگیرند و آنان را به نابودی بکشانند بدون آن که پاسخگوی اعمال خود در این زمینه باشند. اگرچه در کردستان احزاب سیاسی مختلفی وجود دارند اما در حقیقت نیروی اصلی سیاسی همین دو حزب‌اند. دو حزبی که سیاست و تصمیمات نظامی آنها سیاست‌های حزب استعمارگر بعث عراق را تداعی می‌کند. حزب بعثی که ایدئولوژی خود را بر اساس ایدئولوژی نسل‌کشی نازی‌ها پایه ریخته، ساختار سیستم امنیتی خود را نیز از دستگاه‌های امنیتی-اطلاعاتی جمهوری دموکراتیک آلمان به دست آورده بود.

دو حزب سیاسی فالوس-محور با تقسیم مردم کردستان بین احزاب مختلف، تلاش دارند تا تمامی جمعیت کردستان را تحت کنترل و فرمان خود درآورند. حال اگر بپرسیم که آیا رییس اقلیم کردستان می‌تواند گریه کند؟ شاید شبیه این سوال باشد که آیا رییس اقلیم کردستان می‌تواند ورای نیروهای استعمارگرانه‌ای که او را محافظت می‌کنند، وجود داشته باشد؟ بنابراین ناتوانی در گریه کردن را نباید با ناتوانی در بیان سیاست‌ها یکی دانست بلکه این ناتوانی بر «ضرورت سیاسی استثنایی» دلالت دارد به عبارت دیگر خود «رییس».

در دیدارهایی که من با شهروندان کرد داشتم آنان بارها و بارها به من گفتند که احزاب حاکم موجود در کردستان همانند حزب بعث عراق رفتار می‌کنند. اعضای این احزاب دقیقاً همان رفتاری را با کردها دارند که بعثی‌ها با کردها داشتند. آنان خود را مالک و صاحب بر حق مردم می‌دانند؛ مردمی هیچ‌انگاشته‌شده، همانند حیاتی برهنه و فاقد هرگونه اهمیت سیاسی و فرهنگی. رفتاری البته نه چندان دور از انتظار چرا که اجرای سیاست‌های استعماری چنین می‌طلبد. از آنجایی که آنها فقط خود را دوست دارند، شما را وادار می‌کنند که آنها را بپرستید و حتی در مواقع لزوم خود را فدای آنها کنید. هرگونه مخالفت با این احزاب به شدت سرکوب می‌شود. کافی‌ست فردی از آزادی سیاسی صحبت کند تا بلافاصله توسط ارگان‌هایی که خود را سازمان امنیت می‌نامند دستگیر گردد و غرور و عزت انسانی‌اش خرد و یا سر به نیست شود.

«سردشت عثمان» و «کاوه گرمیانی» دو نفر از کسانی هستند که به نماد مقاومت و ایستادگی در اقلیم کردستان تبدیل شده‌اند. سردشت در تاریخ سوم ماه می ۲۰۱۰ ربوده و جسدش بعدها پیدا شد و کاوه در ۶ دسامبر ۲۰۱۳ در خارج از خانه‌اش به قتل رسید. سردشت کسی بود که از سیاست‌های تمامیت‌خواهانه‌ی «رییس» و حزب دموکرات کردستان انتقاد می‌کرد و کاوه در صدد بود شواهد مستندی دال بر سوءاستفاده‌ی مالی حزب اتحادیه‌ی میهنی کردستان از ثروت ملی مردم ارائه دهد.

اتفاقی که برای «هیمن عبدالخالق» در ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۶ افتاد نمونه‌ی دیگری از سرکوب ستمگرانه‌ی این دو جناح در کردستان است. هیمن یکی از اعضای پیشمرگه در اربیل (پایتخت اقلیم کردستان) نسبت به سیاست‌های دولت زبان به اعتراض گشود و اعلام کرد که شما (این دو حزب) مردم را به بردگی کشیده‌اید. واژه‌ی بردگی، (کوپله کردن) به صورتی رایج در کردستان استفاده می‌شود که خود توضیحی است بر موقعیت اجتماعی-سیاسی کنونی کردستان. هیمن همچنین فراخوان به تظاهرات مردمی داد و این فراخوان را روی

صفحه‌ی فیس‌بوک خود، یعنی تنها جایی که می‌توانست این کار را انجام دهد، منتشر کرد. پس از آن هیمن و پسر پانزده ساله‌ی وی توسط نیروهای امنیتی کردستان دستگیر شدند. سر و ابروی هیمن تراشیده شد، خطی از گوش چپ به گوش راست و خطی دیگر از جلوی سر به پشت سرش کشیدند و او را با موهایی به شکل چهار جزیره‌ی مجزا رها کردند. با وجود این که هیمن در اربیل به دنیا آمده بود وی را به منطقه‌ی حکومت حزب اتحادیه‌ی میهنی کردستان تبعید کرده، و به او گفتند: "دیگر هرگز به اربیل بازنگرد وگرنه به مادرت تجاوز خواهیم کرد، به خواهرت تجاوز خواهیم کرد و به همسرت تجاوز خواهیم کرد". آری، خطوط کشیده شده در زیر جملات فانون همان خطوطی بود که بر سر پیشمرگه‌ی کرد ایجاد شده بود.

این نشانه‌ی ایجاد "خشونت جوی" است، اما نه بر اساس تعریف فانون که: "حرکتی موجی و خزننده و زیرپوستی است". این خشونت آشکار است که بر سر و موهای یک پیشمرگه نقش بسته و از طریق زبان نیز بیان شده است. زبان حزب استعمار، زبان تخطئه است؛ زبانی که نابودی جبران‌ناپذیری را ودیعه می‌دهد: "هرگز برنگرد... وگرنه...". این زبان نشان می‌دهد که چگونه خشونت استعمارگرانه‌ی احزاب، تنها در سطح فرد، خانواده و نزدیکان، شامل پدر، پسر، مادر، خواهر و همسر باقی نمانده، بلکه می‌تواند حتی به تبعید نیز کشیده شود. در نتیجه فرد ستم‌دیده که تحت ستم استعمار است خود را در مواجهه با قدرت آنها ناتوان می‌بیند. فانون در این‌باره می‌نویسد: "تنها راه برای نابود کردن جهان استعماری این است که سرزمین استعمارگران را تخریب کرده، آن را به اعماق زمین فرستاده و از صحنه‌ی روزگار محو کنیم".

یکی از سیاست‌های اعمال‌شده توسط حزب دموکرات کردستان، تلاش حزب جهت توسعه‌ی حوزه‌های تحت نفوذ خود بوده است. این حزب با ایجاد "خشونت جوی" قصد نفوذ در حوزه‌های منطقه‌ای را داشت که نهایتاً منجر به جدایی سیاسی بین دو جناح "دموکرات کردستان عراق" و "اتحادیه‌ی میهنی کردستان" شد. اختلافی که نتیجه‌ی آن بروز جنگ داخلی کردستان عراق بود که در فرهنگ سیاسی کردها به نام "جنگ برادرکشی" شناخته می‌شود و به مدت چهار سال، بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸، به طول انجامید. جنگی که بعد از خاتمه‌ی آن هیچ جناحی حاضر به پاسخ‌گویی در برابر این برادرکشی نشد. سیاست کنونی هر دو جناح نیز ادامه‌دهنده‌ی همان سیاست‌های استعمارگرانه‌ی توسعه‌ی مناطق تحت نفوذ خود و پیشبرد سیاست‌های استعمارگرانه است. سیاستی که امکان بروز هرگونه مقاومت سیاسی را از مردم سلب می‌کند.

تحقیر هیمن عبدالخالق به عنوان بدنی استعمارشده و فاقد هرگونه حقوق و کرامت انسانی، نشان‌دهنده‌ی این است که استعمارگران با وقاحت، هرگونه اعتراض و انتقاد را، حتی در مورد امور زندگی روزمره، در نطفه خفه می‌کنند. جهان استعمار بین ستمگرانی که می‌کشند و ستم‌دیدگانی که کشته می‌شوند تقسیم شده است. حزب دموکرات کردستان نه تنها مجلس را به حالت تعلیق درآورده و آن را به مکانی برای اعمال سیاست‌های ناسیونالیستی تبدیل کرده، بلکه به قانون اساسی دولت فدرال عراق و حتی قوانین وضع شده در دولت اقلیم کردستان نیز عمل نمی‌کند و به همین دلیل نیز فاقد هرگونه مشروعیت قانونی است. همچنین این حزب از ورود اعضای دیگر احزاب سیاسی، مانند "جنبش گوران" و "جنبش تغییر" که اعضای آن به صورت دموکراتیک [برای نمایندگی مجلس] انتخاب شده‌اند، به مجلس جلوگیری کرده، حتی از ورود قانونی آنها به شهر اربیل هم ممانعت به عمل می‌آورد. چندی پیش، اعضای حزب "جنبش گوران" منجمله رییس مجلس کردستان، وزیر دارایی و چند وزیر دیگر به دلیل مخالفت با تمدید دوره‌ی دو ساله‌ی ریاست، از کار برکنار و از اربیل اخراج

شدند. در نتیجه حزب دموکرات کردستان به تنها حزب حاکم بر کردستان و مرکز ثقل سیاسی کردهای عراق در منطقه بدل گردید. حزب دموکرات کردستان، جهانی استعماری را به وجود آورده است که همه، بی چون و چرا، باید حاکمیت مطلق آن را بپذیرند؛ روندی که در بازداشت‌های خودسرانه و تبعیدهای اجباری کاملاً مشهود است. هر کس از حاکمیت مطلق حزب سرپیچی کند از سرزمین خود اخراج و تبعید خواهد شد. حزب دموکرات چهره‌ی واقعی خود را در پایمال کردن حقوق شهروندی و با جلوگیری از جایگیر شدن دموکراسی در اربیل نشان داده است. این حزب با ایجاد فضای خفقان تلاش بر آن دارد تا امکان هرگونه اعتراض نسبت به "ضرورت سیاسی"‌ای که همانا "حاکمیت شخص رییس" باشد را از بین ببرد.

ملت کرد خود را برای آنچه که فروغ فرخزاد "آغاز فصل سرد" می‌نامد آماده می‌کند.

بگذار قدمی به عقب بردارم

قدمی به عقب برمی‌دارم

به سوی هراس

من در چهره‌هاشان با هم بودن را می‌خوانم

و می‌گیرم

قدمی برمی‌دارم

به گذشته

و باز هم می‌پرسم:

آقای رییس، تو

واقعا چرا،

چرا نمی‌توانی گریه کنی؟

می‌شنوم صدایشان را

صدای پاهایشان را

که از میان چادرهای سفید می‌گذرند

چون جزیره‌هایی سرگردان در بیابان‌های مرگ

صدها

هزاران

ده‌ها هزار پای بی‌قرار

با چشمانی از وحشت گشوده در پی پناهگاهی

با پاهای عریان می‌روند، بی‌هدف. راهی به ریگزار. هر یک بیانگر جهانی در حال گذار. آوارگانی ابدی. کودکانی در قعر دوزخ. چادرهایشان بر پا در حاشیه‌ی راه. اردوگاه آوارگان. نشانی از سلطه‌ی سیاست جهانی.

در انتظار لقمه‌ای نان؛ همین و دیگر هیچ. حیاتی برهنه، نیازمند تکه‌ای نان برای زنده ماندن. جایی برای مداخلات بشردوستانه‌ی جهانی، حل‌وفصل معاملات نفتی و رد و بدل کردن سلاح‌هایی هرچه مرگبارتر. به گفته‌ی خود آنها کردها "جنگجویانی شجاع" اند که باید با مرگبارترین هدایا مسلح شوند.

با به رسمیت شناخته شدن «رییس»، حاکمیت وی توجیه و موقعیت وی تثبیت می‌شود. ریسی که همچنان به هرچه نظامی کردن سرزمین تحت سلطه‌ی خود ادامه می‌دهد. تقریباً تمامی احزاب سیاسی دنیا خود را دموکرات می‌دانند همان‌طور که کسانی که به تبعیض جنسیتی و نژادپرستی معتقدند هرگز عنوان سکسیست و نژادپرست را نمی‌پذیرند. شرایط سیاسی کنونی حاکم بر کردستان تصویری دیگر از دنیای استعمارشده بر اساس تعریف "محکومین روی زمین" فانون به دست می‌دهد.

به خوبی به یاد دارم که با گریه‌ی مادری ایزدی من هم گریستم. او را به یاد دارم. او می‌داند که نسل‌کشی و خشونت چه معنایی دارد. به یاد دارم که چگونه دستانش را در هوا تکان می‌داد تا احساسات ناگفته‌اش را بیان کند. درباره‌ی آنچه که بر سرش آمده بود. او در این بیابان مرگ تنها بود. حرکت دستان زن به من می‌گفت که او هرگز به زندگی پیشینش باز نخواهد گشت. مدام تکرار می‌کرد: "همه چیز نابود شد. می‌دانستیم این مرگ است که حمله کرده. بی سلاح در برابر مرگ ایستاده بودیم. هنوز هم می‌ایستیم. همچنان که با مرگ جنگیدیم. هنگامی که با سلاح‌های مرگ‌آوران مواجه شدیم کسی آنجا نبود که از ما، و نه فقط از ما، بلکه از کرامت انسان دفاع کند. ما را تنها گذاشتند. ما را تنها گذاشتند. حتی مهمات ما را که برای ادامه‌ی مبارزه، برای دفاع از خود به آن نیاز داشتیم، از ما ربودند. بعد به زمزمه گفت: تو نمی‌توانی، هرگز نمی‌توانی با صدایی رسا درباره‌ی انسانیت حرف بزنی چون صدای رسای تو تهدیدی است علیه سیاست‌های آن‌ها. آن‌ها همه چیزمان را گرفتند و مثل پرنده‌ها گریختند."

- آنها چه کسانی هستند؟

- به آنها می‌گویند پیشمرگه. "آماده برای مرگ". یعنی با مرگ روبرو می‌شوند و ترسی از مرگ ندارند.

- پس چرا فرار کردند؟

- نمی‌دانم چرا. همه‌ی آنها بدون اینکه ما انتظار داشته باشیم رفتند. رفتند و ما را تحویل مردان سیاهپوش مسلح دادند. لباس‌های سیاه‌رنگ‌شان شبیه بال‌های بزرگ خفاش بود. ما را محاصره کردند. بال‌های مخوفشان را در همه جای شنگال گستراندند. همان‌ها که به نام "دولت اسلامی" می‌شناسیمشان.

- صبر کن، به نظر تو بهتر نیست کسانی که آنجا در برابر مرگ رها شدند را پیشمرگه بنامیم؟ منظورم این است که چرا آنان را "پیشمرگه" بنامیم وقتی همان‌طور که تو گفتی مثل پرنده‌ها گریختند؟

- نه، نه، آنها هیچ‌وقت این منطق را قبول ندارند. نمی‌توانند استدلال کنند. اما همه‌ی ما می‌دانیم که ما الان پیش روی مرگ هستیم. به همین دلیل، هر روز در حال جنگیدنیم. اما، بیشتر به مرگ اجتماعی نزدیک می‌شویم.

رهبر جماعت اسلامی کردستان، یکی دیگر از چند حزب "فالوس-محور" کردستان که "طبیعتاً" مردی چندهمسره است، در خطابه‌ی مذهبی خود گفت: "خفاش‌هایی با بال‌های بزرگ و سیاه" در راه خدا می‌جنگند و شهید می‌شوند. رهبر جنبش اسلامی کردستان نیز در بیاناتش این خفاش‌ها را شهدا نامید. عراق اکنون به جایی برای جولان رهبران اسلامی و شهدا تبدیل شده است و این چیزی نیست جز هدیه‌ی دموکراسی.

برخی از نمایندگان مجلس، که زمانی مجلس اقلیم کردستان نامیده می‌شد، تایید کرده‌اند که از سال ۲۰۱۴ برخی از نمایندگان مشغول داد و ستد نفت و اسلحه با "خفاش‌هایی با بال‌های بزرگ و سیاه" اند. اکنون شاید بتوان این پرسش را طرح نمود که چگونه "خفاش‌هایی با بال‌هایی چنین بزرگ و سیاه" توانسته‌اند روابط سیاسی و اقتصادی پایداری با برخی از کشورهای منطقه ایجاد و این روابط را تا به امروز حفظ کنند.

آیا رییس می‌تواند گریه کند؟ آیا دیگر رییس‌های جهان می‌توانند گریه کنند؟ در جزیره‌ام سرگردانم؛ صدای مادر ایزدی را می‌شنوم، می‌شنوم که به من می‌گویند چگونه مردمان دوزخ سفید را به یاد آورم، بیان کنم، و بنویسم.

به گوشه‌ای دیگر از جزیره‌ام نگاه می‌کنم. نگاهم به «دیوان» دوخته می‌شود. باز هم زیر تمامی جملات کتاب در تک‌تک صفحات خط کشیده‌ام. واژگان در تلاشند هر آن چیزی را که جهان نویسنده را استعمار کرده، بزدایند. نویسنده‌ی کتاب فروغ فرخزاد است و کلماتش در حافظه‌ی بسیاری از مردم دنیا ماندگار شده. برخلاف فانون، آثارش مدتی است که به کردستان هم رسیده است. به یاد می‌آورم که هم فروغ و هم فانون در دریای خون گریسته‌اند. به یاد می‌آورم که چگونه مادر ایزدی اصرار داشت که خاطرات وی را زنده نگاه دارم. همچنان که فروغ می‌گوید زنده نگاه داشتن خاطرات، به عزیزانمان "تولد دیگری" می‌دهد، و اینچنین است که مرگ نیز از ربودن آنان بی‌نصیب می‌ماند.

«رییس» اما هنوز تولدی دیگر نیافته است. او زنی است که در راه است. ایزدیانی که گریه می‌کنند، خاطرات درد، رنج و بیچارگی را با خود دارند، کسانی هستند که تولد دیگر عدالت را فریاد می‌زنند. آنها با درگیر شدن در مسئله‌ی تاریخ و عدالت، از توصیف صرف فراتر رفتند و به تجربه‌ی زیسته‌ی مرگ اجتماعی رسیدند. این به دلیل تاریخ گریزناپذیرشان و قدرت زنان ایزدی است که استعمارزدایی می‌کنند و برای تولدی دیگر فریاد/گریه سر می‌دهند. اما رییس زمان زیادی نیاز دارد که یاد بگیرد چگونه گریه کند. و این به معنای زندگی کردن و درک گریه‌های ایزدی‌ها برای تولدی دیگر و نظامی استعمارزدا است.

آیا در جهنم سفیدم من؟

جهنم پاهای بی‌قرار و چشمانی باز؟

درون دوزخ‌های سفید

زندگی، اما سیاه است رنگش

همه چیز بوی یأس می‌دهد

آنجا، درون دوزخ‌های سفید

دادخواهی، مرگ استعمار را فریاد می‌کند

فریاد خاموش ضجه‌ی ایزدیان از درد.

در انتظار ریسی که در راه است، و بدن‌های استعمار شده‌ای که هنوز اعتراضی نکرده‌اند، کسانی که سکوت کشنده را خواهند شکست و عدالت را فرا می‌خوانند در برابر استعمارگرانی که می‌خواهند هر آنچه که اتفاق افتاده است را از حافظه‌ی تاریخ پاک کنند. و بنابراین ناعدالتی‌های بی‌پرده‌ی گذشته و آینده، را در هم می‌شکنند و حق مالکیت بر دنیای استعمارشده را سلب می‌کنند.

منڙپوڻ
Manjanigh

